

## عقیده-ی پرستندگان هویت آنها می شود

جای اندوه است که برخی از روشنفکران ایران خواستار پرستیدن بُتی هستند. یعنی ویژگی-ی بردگی در آنها پُر توان تر از سرشت آزادی در انسان است. آنها از هر کسی، ایده-ای، گفتاری، عقیده-ای، اندیشه-ای یا پدیده-ای که بلند آوازه شود بُتی می سازند و بدون آینده نگری آن را، با همه-ی توان خود، مردم پسند می کنند.

بیشتر این کسان در بند و برده-ی عقیده-ای هستند، که آن عقیده را حقیقت می پندارند، آنها هر اندیشه-ای را، در برابر معبود ذهن خود، سبک و بی ارزش می انگارند. آنها از ناتوانی و دیدگاه تنگی که دارند، بُت ذهن خود را، که جایگزین هویت آنها شده است، برای مردم بزرگ و پرستیدنی به نمایش می گذارند تا خرد کوتاه آنها، همدوش آن عقیده، بلند جلوه کند.

عقیده-های بُت مانند، از شمار بردگان توانمند، از نابخردی-ی پیروان خردمند، از کوتاه بینی-ی ستایشگران دوراندیش و از خوار بودن پرستندگان بلند پایه می شوند. پرستندگان ویژگی‌هایی را، که خود آرزو دارند، در روی پوسته-ی آن عقیده می نگارند.

آنها شیفته-ی سیمای بُتی، که در ذهن خود کشیده-اند، هستند. آن عقیده در درون این کسان آمیخته شده است و خود آنها در آن عقیده گم شده-اند. یعنی من بودن یا هویت آنها چیزی به جز آن عقیده نیست. آنها نمی خواهند هیچ گونه خراش یا کاستی را در هویت خود، که عقیده-ی آنها است، ببینند.

هر کس که پرستنده-ی پدیده-ای باشد، در بند آن پدیده گرفتار است، او نمی تواند آزاده یا آزادیخواه باشد. آن کس که خودش نمی اندیشد، ویژگی‌های زشتی یا زیبایی را هم از عقیده-اش برداشت می کند. از این روی پرستنده به کسانی مهر می ورزد که بُت او را بپرستند و به کسانی دشمنی می ورزد که از عقیده-ی او انتقاد کنند.

پرستندگان از آزادی و از آزادیخواهان بیزارند، زیرا آزادی رهایی انسان از بندگی است و آزادگان "پرستیدن" را نکوهش می کنند. پرستندگان، آزاداندیشی را بی بندوباری و گمراهی می پندارند، آنها بدون بندهای عقیده توان اندیشیدن ندارند و به راستی گمراه و سرگردان می شوند.

بنا بر فلسفه-ی منوچهر جمالی: << هر پرستنده-ای بجای بت شکستی، بت‌های نشکن می گذارد، بجای مجسمه، تصاویر ذهنی و اندیشه و خیال می گذارد. حتی همان مجسمه-ها، چیزی جز همان تصاویر ذهنی و خیالات و اندیشه-های انسانی نیستند که به بیرون باز تابیده شده-اند.>> (از کتاب نعلش‌ها سنگین هستند)

و آیان اسلام بر این عقیده هستند که انسان مخلوقی گناهکار و الله خالق بدون کاستی و حاکم بر جهان هستی است. ارزش‌های اجتماعی، که از سوی و آیان اسلام به بازی گرفته می شوند، نمی توانند از ماهیت زشت عقیده-ی آنها بکاهند، و آی سیمای خشونت بار شریعت، در زیر پوسته-ی آن ارزش‌ها، پنهان می ماند و خود آن ارزش‌ها خاموش و بی هسته می شوند.

این گونه پوشش‌های زیبا، بر پیکر عقیده-های زشت، عبادالله را خشنود می سازند. آنها می توانند، در اجتماعی نواندیش بدون شرم، چهره-پوش‌های فریبنده را، به جای هویت خود، آشکار کنند. برای پرستندگان گسستن، از عقیده-ی بُت شده-ی خود، دشوارتر از رنجی است که آنها، در جهان پیشرفتگان، از پسماندگی-ی ذهن خود می برند. از این روی آنها بُت‌های خود را به رنگ نواندیشی، در جهان پیشرفتگان، می نگارند.

این است که پرستندگان احکام قصاص و عدل [۱] پی را، در دیگی به رنگ " حقوق بشر " وارد می کنند و ای نمی گذارند که ریزه-ای از حقوق بشر در احکام عقیده-ی آنها رخنه کند. به زبانی دیگر آنها نمی خواهند از ماهیت انسان ستیزی در این احکام کاسته شود و ای برآنند که پسماندگی-ی خود را، در نگرش مردمان، هم رنگ ارزش های " حقوق بشر " نشان دهند.

ویژگی های شریعت اسلام چندان کشش و نیرویی ندارند که سدها سال چشم و گوش مسلمانان را از دیدن و شنیدن راستی برگرداند، و ای در هر زمانی که، در دیدگاه مسلمانان، اندیشه-ای [۲] خواه پدیدار شده است، و ایان شریعت بندهای تازه-ای را، به رنگ آن اندیشه، بافته و پرستندگان هم آن بندها را با خشنودی به گردن نهاده-اند.

خودباختگان، بندهای عقیده را، که رنگ اندیشه-ی دیگران را گرفته است، بهتر از شیر-ی آن اندیشه می پذیرند. زیرا دل کندن از بُت عقیده، برای پرستنده، به مفهوم به خود واگذار شدن است، جدایی-ی پرستنده از عقیده-اش به سلیمان ماند که او انگشترش را گم کند. این است که مسلمانان خود را به ریسمان الله می بندند و پیوسته از او خواهش می کنند که آنها را، به خودشان واگذار نکند.

الله بُتی خشمناک است که عذابت را در عذاب بندگانش تعریف می کند. او، در قرآن، خود را، به ویژگی های خشونت بار، ستایش می کند و بندگان خود را از شکنجه-هایی، که در پندار انسان نمی گنجند، می ترساند. او از بندگان در همین جهان اطاعت و بخشندگی می خواهد، و ای او پاداش اطاعت را پس از مرگ وعده می دهد. الله خود را حقیقت مطلق و تنها حاکم بی رقیب جهان می نامد، در حاکمیت او هر عقیده یا اندیشه-ای، به جز اوامر او، محکوم به نابودی است.

و ایان اسلام ویژگی های ترسناک الله را تازه به تازه در نامهایی فریبنده پنهان می کنند تا پرستندگان، از مردم ستیزی در این شریعت، بیزار نشوند.

نمونه: " خشم " الله را به نام " مهر " و " دوزخ " الله را به نام " داد " برای پیروان تفسیر می کنند. آنها نمی خواهند، با پوشش های زیبا، ویژگی هایی را، که در حاکمیت الله هستند، دگرگون سازند بلکه آنها بر آن هستند که مردمان را با، ارزش های فرهنگ خودشان، بفریبند. زیرا بیشتر مردم " واژه " را از پوسته-ی آن می شناسند و هسته-ی واژه برای هر شونده-ای گویا نیست.

[۱] بته زمانی هسته-ی یک واژه، برای شنونده، گویا است که او به درستی زاویه و زمینه-ی دیدگاه گوینده را بشناسد. شنونده-ای می تواند زاویه و زمینه-ی دیدگاه گوینده را بشناسد که دیدگاه خود او به رنگ عقیده-ای [۲] وده نباشد. یعنی آن کس که به عقیده-ای ایمان دارد، از روزنه-ی عقیده-اش به هستی می نگرد، او نمی تواند به راستی و درستی گفتار دیگری را بررسی کند.

برای نمونه اندکی زمینه و راستای دیدگاه سعدی را مرور کنیم: (این برخورد از ارزش اندر زهای سعدی نمی کاهد.) سعدی در سخنان استادانه-اش علم، عدل، رحمت را ستایش و جهل، ظلم، غضب را نکوهش کرده است. اگر کسی از راه [۱] غت معنی های امروز " به پوسته-ی این کلمه-ها بنگرد او از گفتار سعدی برداشتی واژگون خواهد داشت. سعدی از زاویه-ی دیدگاه اسلامی سخن می گوید: او علم را شناخت یک فقیه از احکام شریعت می داند نه دانش مادی را، او عدل را در اجرای احکام قصاص می شناسد نه دادگری را، او رحمت [۲] پی را در مجازات سبک او بر بندگان گناهکار می بیند نه افشاندن شادمانی بر دیگران را، او کسی را جاهل می نامد که اسلام را نپذیرد نه خشم آوران جهادگر را، او دست درازی به جان و مال مسلمان را ظلم می داند نه کشتار و غارت کافران را، او غضب امیران را بر زیردستان مسلمان نکوهش می کند نه غضب خلفای الله را بر دگراندیشان.

اگر او می گوید: بنی آدم اعضای یکدیگرند او تنها مسلمانان را همبود یکدیگر می داند. زیرا او برای نامسلمانان حقی را نمی شناسد و آنها را نجس می پندارد. او می گوید:

<< ای کریمی که از خزا نه-ی غیب>> گبر و ترسا وظیفه خور داری>>

<< دوستان را کجا کنی محروم>> تو که با دشمن این نظر داری>>

سعدی که خوراک روزانه-ی انسان را از کرم الله می پندارد، با تملق از او گله می کند: که چرا نامسلمانان هم به خوراک دسترسی دارند؟

اگر او همه-ی مردمان را بنی آدم می دانست چنین نمی سرود:

<< گر آب نصرانی نه پاک است>> جهود مرده می شویی چه باک است؟>>

چه بهتر که روشنفکران از گفتار و پندهای سعدی، به نیکویی-ی اندیشه-ی خودشان، برداشت کنند تا از این راه ارزش‌های تازه-ای را بیافرینند. وی از شوربختی شماری از آنها، از کوتاه نگری، بُت سازند نه خوداندیش. آنها، بدون شناخت از ارزش‌های فرهنگی، سعدی را پرستیدنی می کنند. بدین روی کسانی، که پرستنده-ی سعدی می شوند، اندیشه-ی خود را در برابر گفتار سعدی، پست و بی ارزش می پندارند و بنده وار هر سخنی را از سعدی می پذیرند. برای نمونه، پندی از سعدی:

<< امروز بگش چو می توان کُشت>> کآ تش چو بلند شد جهان سوخت>>

<< مگذار که زه کند کمان را>> دشمن که به تیر می توان دوخت >>

انگیزه-ی این نوشتار پرداختن به سخنان سعدی نیست بلکه اشاره به زهری است که روشنفکران بُت تراش و عابدان کوتاه خرد در اجتماع ایران می افشانند. زهری که نیروی اندیشه-ی آنها را به خودستیزی برگردانده و چشم جان آنها را نابینا ساخته است.

از گفتار بالا بهره گرفته و به شیر-ی سخن می پردازیم:

درون مایه-ی حکومت ولایت فقیه را " خمینی و منتظری " بر پایه-ی احکام شریعت اسلام، بُن نهاده-اند و به کردار خود را برای مردم پرستیدنی ساخته، با زور و گستردن ترس، ایمان به نادانی را بر مردم ایران فرود آورده-اند. تار و پود این حکومت، به خواست این دو فقیه، در تاریخخانه-ی دین اسلام و مذهب شیعه بافته شده است. این دو فقیه در ساختار و اجرای احکام انسان ستیز، قصاص، با یکدیگر هم عقیده و همکلام بوده-اند. رساله-ها و حل مسائل آنها، که پرسش ها و پاسخ های فقهی را روشن می سازند، در انسان ستیزی، با یکدیگر برابر و همسنگ هستند.

هر دو فقیه، از روزنه-ای تنگ، درون مایه-ی احکام شریعت را یکسان و یک رنگ می بینند. تفاوت آنها در ویژگی‌های کارکرد خود آنهاست. بدان گونه که خمینی، نسبت به منتظری، بسیار سخت کوش تر، خشمناک تر، خودخواه تر، باهوش تر و تواناتر بوده است.

شاید بتوان ریشه-ی بخشی از این نابرابری ها را در دوران کودکی-ی آنها شناخت؛ خمینی از خانواده-ای بی بُن و در پدر برآمده که او هرگز پیوندی با مهر و پدیده-ی میهن نداشته است. وی منتظری در خانواده-ای روستایی پرورش یافته که آن خانواده در زمین ایران بُن داشته است.

به هر روی این دو فقیه، از گوناگون بودن منش و ریشه-ی فرهنگی، کرداری نابرابر داشته-اند؛ بدان گونه که خمینی، از خودخواهی، نمی تواند سستی-ی منتظری را بپذیرد. سرانجام خمینی از کم توان بودن منتظری به خشم آمده و او را از دستگاه خلافت دور می کند.



مفهوم فشرده‌ی گفتار خمینی چنین است: اُمت اسلام انقلاب را به ما سپرد، ما سستی کردیم و □ عَف نشان دادیم، به اسلام خیانت کردیم، من از ملت معذرت می‌خواهم، ما باید مانند رسول الله و امامان دشمنان اسلام را گردن بزنیم، محراب جای حرب است. این بود که پیشنمازان، هم چنین منتظری، به همراه خطبه‌ی نماز جمعه به جای ذوق‌فقار علی تفنگ روسی به دست می‌گرفته‌اند.

دو اسب همدوش زمانی می‌توانند ارابه‌ای را، در راستایی، به درستی بکشند که هر دو همزور و همراه گام بردارند. خمینی، برای پیشگیری از کژروی، به نخست وزیر وقت میرحسین موسوی امر می‌کند که عکس‌های منتظری را از هرکجا دور کنند و موسوی باشتاب و شوق فراوان اوامر خمینی را اجرا می‌کند. منتظری از سختی‌ی ایمانش ملعون خمینی نمی‌شود بلکه او از سستی‌ی توانش برکنار می‌گردد.

این که خمینی نمی‌تواند سستی و ناتوانی منتظری را بپذیرد یا منتظری نمی‌تواند تندروی و خودخواهی خمینی را تحمل کند از خشونت و انسان ستیزی‌ی حکومت ولایت فقیه، که پرداخته‌ی این دو فقیه می‌باشد، نمی‌گاهد. منتظری تندروی و خشم خمینی را بهانه می‌کند تا سستی و ناتوانی‌ی خود را ببوشاند. او پیوسته احکام خشونت بار شریعت را ستایش کرده و هیچگاه کشتار کفار (نامسلمانان) و کشتار مرتدها (دگراندیشان مسلمان) را نکوهش نکرده است.

منتظری، در حل □ مسائل خود، کشتار دگراندیشان را به نامهای "مرتد"، "محارب با خدا" و "مفسد فی الارض" کرداری پسندیده و واجب دانسته است. مسلمان زاده‌ای که به اسلام پشت کند "مرتد فطری" است او، به حکم فقیه عا□ یقدر منتظری، به اعدام محکوم است. حق م□ اکت از "مرتد" گرفته می‌شود، دارایی و همسر او به تصرف مسلمانان در می‌آید. (در اسلام، همسر مردان هم بخشی از دارایی مرد شمرده می‌شود)

منتظری هیچگاه شماره، زمان، مکان و سن مرتد را، که باید به حکم شریعت کشتار بشوند، مرزبندی نکرده است. او بر این حکم می‌افزاید که "مرتد فطری" توبه ندارد. □ ی "مرتد ملی" دگراندیشی است که پدر و مادرش نامسلمان بوده‌اند و خودش مسلمان شده بوده و دوباره کافر شده است. مرتد ملی سه روز زمان دارد که از اندیشه‌ی خود توبه کند، اگر او از دگراندیشی برنگشت، به فتوای همین فقیه، محکوم به اعدام است.

خمینی، از دیدگاه خودش، به پیروی از پیشوایان اسلام، با دشمنان حاکمیت اسلام رفتار کرده و در این راه کشور ایران را دوباره به غنیمت اسلام درآورده است. کسانی که از اسلامزدگی، نمی‌خواهند ماهیت شریعت اسلام را در چهره و کردار حکومت اسلامی ببینند، سستی و □ عَف منتظری را به رنگ بُت های ذهن خود می‌نگارند تا از پسماندگی و درماندگی‌ی نگرش خود شرمسار نگردند.

اگر در پنداری بپذیریم: از دیدگاه منتظری نیازی نبوده است، که خون این همه جوانان را، برای استوار ساختن حکومت اسلامی، بریزند. چون به عقیده‌ی او همه‌ی کشتار شدگان مرتد و محارب شمرده نمی‌شوند. در این پندار شاید خونی که، از شمشیر عدا□ ت منتظری، فرو می‌ریخت چندان سیل آسا نمی‌نمود. یعنی تیغ ستمی، که در دست حکومتی منتظریم باشد کوتاه تر، از ذوق‌فقار حکومت خمینی، جلوه می‌کند. □ ی این نشان آن نیست که آزادیخواهان تنها از درازا یا تندی و تیزی‌ی تیغ ستمکاران بیزار هستند نه از ماهیت انسان ستیزی در حاکمیت نامردمان. از این گذشته بخشی، از کشتار شدگان، فرهیختگانی بوده‌اند که تنها اندیشه‌ی آنها فراتر، از مرزهای شریعت اسلام، رفته است. این گونه آزادگان به مرتد بودن خود سرفراز بوده و از احکام اسلامی ننگ داشته‌اند. خوشبختانه هنوز هم شماری از این روشن اندیشان وجود دارند که آگاهانه مرتد و با حاکمیت الله در پیکار هستند.

آیا اگر حکومتی، منتظریم، این شمار از مرتدها را، بر پایه‌ی قضاوت منتظری، اعدام کند، شایسته‌ی ستایش است؟ آیا انسانی، که کوراندیش نباشد، می‌تواند احکام قصاص را، که این فقیه بر اجرای آن احکام پافشاری دارد، بپذیرد؟ اگر روشنفکری از بودن احکام انسان ستیز، که در زیربنای قوانین حکومت اسلامی هستند، ننگ ندارد، بی‌گمان،

دیدگاه او به عقیده‌ای ننگین آوده شده است. زیرا آزادیخواهان برای بخشیدن یا سبک داشتن مجازات "مرتد" پیکار نمی‌کنند بلکه آنها برای نگرش انسان مرز و کرانه‌ای نمی‌پذیرند و حکم "ارتداد" را ننگ بشریت می‌دانند.

به هر روی آن زن، که از سوئی بگوید: << ننگ بر کسانی که زن را ناقص، خلقه و ناقص عقل می‌دانند >> و از سوئی دیگر، به پیروی از "علی" پیشوای شیعیان افتخار می‌کند، دیدگاه این کس تنگتر از زندان عقیده‌ای اوست. زیرا علی ابن ابوطالب می‌گوید: ایمان زنان، برداشت زنان و عقل زنان ناقص است. چگونه کسی می‌توان فقیه‌ی را پدر حقوق بشر در ایران بنامد؟ که او کشتار مردها، دگراندیشان مسلمان، را اجرای حق و عدالت دانسته است. آن کس، که این ناسزا را بر زبان رانده است، او با مفهوم "حق" و حتا با پدیده‌ی "بشر" بیگانه است. زیرا ایران کشور ایرانیان است نه سرزمین مسلمانان و آزادگان ایران به امیر مومنین نیازی ندارند.

هرچند که ستایشگران، پرستندگان، مدحان، سوگوران این فقیه عا یقدر، از بُت سازی و آموزش بندگی شرم ندارند وای زیبایی که از پندار، گفتار و کردار این خردسوزان به آزادگان ایران وارد می‌آید شرم آور است. احکام شریعت در پیرامون کشتار "مردها و محارب" نشان انسان ستیزی و ترس و یان اسلام از گسترش راستی و دادگستری است. زندانی ساختن اندیشه‌ی مسلمانان، در تاریخخانه‌ی اسلام، ستمی است نابخشودنی که بر جامعه‌ی بشریت وارد می‌آید.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: [MarduAnahid@yahoo.de](mailto:MarduAnahid@yahoo.de)

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>  
<https://the-derafsh-kavivani.com/>